

مطالعات تطبیقی در اصول عقاید ادیان و حیانی *

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والسلام والصلاة على سيدنا ونبينا محمد صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين الطاهرين الهداة المهديين المعصومين المطهرين و لعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين من الآن الى يوم الدين .

سلام خدا بر انبيا و اوليا مخصوصاً مولانا علي بن موسی الرضا(ع) که در پرتو عنایت و الطاف ایشان، این ارض، مقدس و مطهر است و برایم افتخاری است که لحظات و آناتی را بنا به امثال او امر سروران گرامی، اساتید عظام و شخصیت‌های عالی قدر حوزه و دانشگاه شرفیاب شوم و عتبه مقدسه آن حضرت را زیارت کنم و از این رهگذر خوشه‌ای برچینم .

از رشته‌های مهمی که امروزه در مراکز الهیات باید به آن پرداخت - که قاعده به آن پرداخته می‌شود- مسأله مطالعات تطبیقی است . امروزه روابط و ارتباطات ، بسیار عمیق و وسیع شده و دیگر نمی‌توان به گوشه‌ای خزید و رشته‌ای را بی‌خبر از رشته‌های مشابه آن در زمینه علوم انسان ، مطالعه کرد . امروز در جهان ، الهیات ادیان بسیار پیشرفت کرده است ، بویژه الهیات ادیان و حیانی . اگرچه در الهیات ادیان دیگر هم تحقیقات زیادی به عمل آمده سه دین ابراهیمی یهودیت ، مسیحیت و اسلام شاید از همه آنها در این زمینه پیشرفت بیشتری کرده باشند .

فیلسوفان بزرگی که امروزه در مراکز غربی به نظریه پردازی فلسفی مشهورند و مسائل عقلی را مطرح می‌کنند بیشترشان برخاسته از مراکز دینی هستند و مبانی کلیسایی بوده که فلسفه غرب را آن قدر در مسائل الهیات به پیش برده است . در میان این ادیان ، مسیحیت و یهودیت

* این سخنرانی در تاریخ ۲۱/۱۲/۷۴ در جمع اساتید و دانشجویان دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی

مشهد ایراد گردیده است .

هم اکنون از کلام نسبتاً پیشرفته‌ای برخوردارند و هر روز کتاب جدیدی بیرون می‌دهند و مقاله‌های جدیدی در مجله‌های راجع به ادیان نوشته می‌شود. بنده که با چند تا از این نشریات تقریباً مانوس هستم می‌بینم که چقدر روی مسائل کلامی کار می‌شود.

غرض این است که نباید خود را قانع سازیم که آن ادیان منسوخ شده‌اند و فعلاً فقط دین اسلام، حاکم است، بلکه آن‌طور که لااقل قطعاً می‌دانم دنیا در این زمینه و بخصوص در مسائل کلامی پویاست. بنده عقیده دارم که امروز، روز علم الهیات است، نه تکنولوژی. تکنولوژی کوچکترین علم است در مقابل علم الهیات، و مشکلترین و پیچیده‌ترین و سخت‌ترین اشعه دانش، رشته دین‌شناسی است. دین بسیار پیچیده، مشکل و پر ژرفاست و دنیا نیز این امر را فهمیده است.

در میان این رشته، یکی از شاخه‌ها این است که انسان ببیند ما به‌الاشتراک این عقاید چیست. به عقیده ما مسلمانها، ادیان و حیانی، یعنی ادیان ابراهیمی، یهودیت، مسیحیت و اسلام که اسلام نیز دنباله همان ادیان و کامل شده همان ادیان است، ما به‌الاشتراک زیادی دارند. اگر برای ما به‌الاشتراک پیدا کردن و ما به‌الامتیاز پیدا کردن، این‌گونه فکر کنیم که فلان دین و حیانی در واقع چگونه بوده است، یعنی مسیحیت حق چگونه بوده است؟ و یهودیت حق چگونه بوده است؟ بلافاصله به بن بست خواهیم رسید؛ چرا که ما مسلمانها معتقدیم یهودیت واقعی و مسیحیت واقعی همانی است که ما از یهودیت و مسیحیت می‌فهمیم؛ اما به نظر می‌رسد که ما به عنوان محقق دین‌شناس و پژوهشگر دینی باید آنچه را که الآن هست بررسی کنیم؛ یعنی بررسی کنیم از یهودیتی که هست نه از یهودیتی که باید باشد، بررسی کنیم مسیحیتی را که هست نه مسیحیتی را که باید باشد.

اولین چیزی که در میان این ادیان سه‌گانه مشترک است همان است که قرآن مجید فرموده: «کَلِمَةٌ سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ». این اصل، یعنی اصل آفرینش جهان به دست خداوند چیزی است مشترک بین این ادیان سه‌گانه که دو مطلب در درونش نهفته است. مطلب اول این که عالم از خدا نشأت گرفته است و مطلب دوم این که جهان، مقابل خدا نیست.

این دو مطلب که در درون این اصل وجود دارد در اسلام وارد فلسفه و عرفان شده و با تبیینی که عرفا و فلاسفه در حکمت متعالیه از آن کرده‌اند غوغایی به پا کرده؛ به این معنا که

جهان آیت حق است ، مظهر حق ، و فیض حق است . تحت تأثیر تئوری افلاطون در فلسفه اسلامی ، جلوه مطرح شده ، تجلی مطرح شده ، و فیض مطرح شده تا آنجا که در جهان بینی عرفای نسبتاً تندی مثل محی الدین ، رابطه جهان با خدا چنان تنگاتنگ است که « همه خدایی » مطرح شده ؛ سپس تئوری تشکیک در فلسفه ملاصدرا . در مسیحیت این تئوریا وجود ندارد . آنچه در عرفان اسلامی و در فلسفه ملاصدرا (مسأله تشکیک) مطرح می شود ، در کلام مسیحیت از یک دید ایمانی مطرح شده است ؛ تحت عنوان «ایمان به تجسد عیسی» ؛ یعنی خدای زمینی ، خدای این جهانی ، که خدا با تجسد عیسی ، در جهان تجلی می کند ، زمینی می شود ، خاکی می شود ، دنیایی می شود ، نه این که خدا جهان شود یا جهان ، خدا شود . این جا نقطه تمایز تفکر عرفان اسلامی و حکمت اسلامی و مسیحیت است . تشکیک در کلام مسیحیت به این معناست که خدا با نزول عیسی و تجسد عیسی زمینی و خاکی شده و با بشر همسخن می شود ، می آید در بین بشر زندگی می کند تا بشر او را دریابد و بشر را بیامرزد و معنای آمرزیدن ، یعنی پذیرفتن انسان .

دومین امری که مشترک در ادیان و حیانی است ، خود وحی است . همه ادیان و حیانی به اصل وحی معتقدند و اصل وحی را پذیرفته اند ؛ ولی در معنای وحی تفاوت های زیادی میان ادیان سه گانه ملاحظه می کنیم . موسی مخاطب خداوند می شود و کلیم الله می شود: « کلم الله موسی تکلیماً » . موسی که می آید سخن خدا را برای بنی اسرائیل نقل می کند ، آن سخن موسی است ، صدای خدا نیست ؛ دیگر مردم صدای خدا را نمی شنوند ، حتی جملات خدا را هم نمی شنوند . آنچه موسی به مردم می گوید ، جملات خود اوست که از خدا فهمیده و نقل می کند ؛ اما در باره پیغمبر اسلام این طور نیست . قرآن می گوید: « ما کان لبشران یکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب او یرسل رسولا » .

قسم اول آن است که به امثال مادر موسی وحی می شود و آنجا که صدا از درون شجر بلند می شود این قسم دوم وحی است ؛ من وراء حجاب است . پس یقیناً آن وحی که در باره پیغمبر اسلام (ص) صادق است ، قسم سوم است . در این جا یک احتمال این است که منظور از رسول ، جبرئیل است ، و مصداق بشر ، رسول الله (ص) . اگر این طور باشد ما مخاطب وحی نیستیم ، مخاطب وحی رسول الله است و رسول الله برای ما وحی را نقل کرده . النهایه این

احتمال ، شبیه نبوت موسوی می شود . اما صدر المتألهین یک تحلیلی دارد که ظاهراً از پیشینیان خود برگرفته که این جا ، رسول ، خود پیغمبر است و بشر یعنی مردم مخاطب وحی خداوندند و پیغمبر اکرم (ص) واسطه در رساندن کلام الله مستقیماً به انسانهاست . اگر این طور باشد حنجره رسول الله (ص) مستقیماً مانند واسطه ای است که خدا از درون آن ، انسانهای عالم را مخاطب قرار می دهد . با این بیان ، تفاوت بسیار عمیقی با وحی موسوی پیدا می شود و با آن وحی که در یهودیت است به هیچ وجه قابل مقایسه نیست . اما در مسیحیت چه ؟

در کلام مسیحی تبوت انبیای قبل از ظهور عیسی ، مثل همان اعتقادات ماست ؛ اما با ظهور عیسی در کلام مسیحیت ، نبوت بکلی دگرگون می شود . اگر ما مسلمانها بخواهیم مقایسه بکنیم ، مقایسه بین حضرت عیسی در اعتقاد مسیحیان و پیامبر اسلام (ص) در اعتقاد مسلمانان ، درست نیست ؛ این اصلاً قابل مقایسه نیست ، بلکه اگر بخواهیم مقایسه درستی انجام بدهیم ، باید عیسی را در برابر قرآن قرار بدهیم ، نه در برابر پیامبر اسلام (ص) ؛ چطور ؟ هر دو کلمه خداوندند ، هر دو نازل شده اند ، و هر دو از سوی خدا آمده اند . در اعتقاد مسیحیت ، عیسی وحی مجسم است ، کلمه است و تعبیر قرآن هم در این باره تعبیر بسیار زیبایی است : «به کلمه منه اسمه المسيح» . امروز کلیسا می گوید ، ما وحی ثابت نداریم ، خود عیسی ، موحی است ؛ یعنی وحی شده است و با تفسیر متغیر از عیسی ما می توانیم زندگی خود را هدایت کنیم . در قرون وسطی ، عیسی یک جور تفسیر می شود و امروز یک جور دیگر . این حرفی که در سالهای اخیر در ایران به نام تفسیر متغیر از قرآن مطرح می شود ، برگرفته از مسیحیت است ، آنها هستند که تفسیر هرمنوتیک و تفسیر متغیر را مطرح کردند . ما در مورد قرآن می گوئیم قرآن یک مقام لوح محفوظ داشته و مُنزل شده و پایین آمده ، به این معنا که زمینی شده که ما می توانیم آن را بخوانیم و بشنویم . قرآن تا در لوح محفوظ بوده ، مجرد بوده است . امروز کلیسای معاصر می گوید عیسی یک مقام علوی داشته که مقام تجرد بوده ، بعد مُنزل شده: از مریم متولد شده که بشر او را درک بکند و راه هدایت بشر این است که او را تفسیر کند . در انجیل آمده که عیسی گفت: من طریقم ، من راهم یعنی خود من راهم ، با من انس بگیرد .

ما معتقدیم که قرآن مجید یک مقامی دارد که مقام تجرد قرآن است ، و یک مقام

فیزیکی، مادی، مسموع، انسانی و خاکی هم دارد که همین قرآنی است که ما تلاوت می‌کنیم و می‌شنویم. اما به آن سطح تجرّد قرآن چه کسی می‌تواند دست پیدا کند؟ قرآن می‌گوید: «لایمسه الا المطهرون». مطهرون می‌توانند به آن درجه برسند که آن مقام را و آن سطح را درک بکنند و بشر عادی اگر بخواهد به کُنه قرآن برسد، راهش تماس با مطهرون است که همان اهل بیت هستند و به قول قرآن: «انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت».

بر می‌گردم تا آن نکته‌ای را که آن جا نیمه‌کاره گذاشتم، تمام کنم. اگر قرار باشد که در آیه شریفه «رسولاً» خود رسول‌الله باشد و بشر، انسانهای خاکی باشند، قضیه چه می‌شود؟ قضیه این است که ما مستقیماً مخاطب خدا هستیم و پیامبر اکرم واسطه‌ای شده است برای این که خدا به تمام انسانها خطاب کند و اگر انسان با مقامهای پاک و علوی و مطهر تماس پیدا کند و خودش را پاک و تزکیه بکند، یک مرتبه خودش هم یک نی‌ای می‌شود و وقتی قرآن می‌خواند مانند نی‌ای است که صدای وحی از تمام عناصر وجودش احساس می‌شود. این تبیین وحی در اسلام است؛ اما در مسیحیت چنین نیست؛ چون در آن جا فقط یک کلمه نازل شده است که به قول آنها خود عیسی است. ولی در اسلام، این وحی از حنجره رسول‌الله آن چنان به انسانها خطاب شده که با وساطت انسانهای کامل یعنی مطهر که به نص قرآن مجید، متیقنش اهل بیت عصمت و طهارتند، همه انسانها استعداد در رسیدن به صدای خدا و شنیدن صدای خدا را دارند. و اما معنای امامت:

در دین یهود، امامت، یک امامت سیاسی محض است که بنی اسرائیل در سایه آن به عزت می‌رسند. در عبری، تورات یعنی قانون، مجموعه کد قانونی، مجموعه قوانین برای زندگی خاکی انسان، و موسی یک مدیر جامعه است و می‌جنگد با فرعون تا بنی اسرائیل را به عزت برساند. الآن هم در یهودیت فعلی، حکومت دینی فقط به این معناست که قوانین دینی باید پیاده شود و نقش تربیتی‌اش به هیچ وجه مطرح نیست؛ اما امامت در اسلام این طور نیست و بهترین تفسیر را برای امامت تشیع کرده است. در میان اهل تسنن، امامت، خلافت است، یعنی حکومت است و رابطه بین حاکم و رعیت، رابطه تربیتی نیست. حاکم به عنوان اسوه، سرمشق و مربی مطرح نیست. هر که رأی بیاورد، هر که بیشتر بتواند رأی مردم را جمع کند او حاکم است. انسان تعجب می‌کند که حکما، متکلمان و فقهای بزرگی از اهل سنت اطاعت از

امثال یزید را چگونه توجیه فقهی کرده‌اند. فاسق است باشد، مشروب‌خوار است باشد، قمارباز است باشد، هر چه هست باشد. اما امامت در اسلام شیعی این‌طور نیست. امام در درجه اول، اسوه است، و مردم از طریق او به‌خدای رسند. این نکته بسیار مهمی است. اگر مردم می‌خواهند با خدا ارتباط پیدا کنند مستقیماً نمی‌توانند. به‌هیچ وجه مردم نمی‌توانند خودشان مستقیماً با خدا ارتباط پیدا کنند؛ مگر از طریق رسول‌الله؛ معنای اسوه همین است. به‌نظر من، معنای توکل هم همین است، یعنی تماس خدا با بشر از طریق یک انسان کامل است و او، رسول‌الله است. امامت یعنی رابطه‌ای که میان خلق و خالق است و مردم از آن طریق، به‌خدا می‌رسند و با خدا تماس می‌گیرند. در اسلام شیعی، ولایت مسأله بسیار مهمی است که در کنار امامت است. در تشیع ارتباط انسانها با خدا، ارتباط خاصی است. به‌نام خدا سخن گفتن یک طریق دارد و آن انسان کامل است. هیچ‌کس حق ندارد به‌نام خدا حرف بزند جز این انسانها. این بلاهایی که در طول تاریخ به‌سر دنیا آمده برای این است که هر که آمده، از ناحیه خدا و به‌نام دین حرف زده. این که گفته شده بدعت ممنوع است، تشریح ممنوع است و در روایات گناه بسیار بزرگی شمرده شده به‌این خاطر است. فقط انسانهای مطهر می‌توانند با مقام تجرّد قرآن تماس بگیرند که پیغمبر و اهل بیت او هستند. آنها هم روح قرآن و هم واقعیت قرآن را درک و بیان می‌کنند و هر کس می‌خواهد این طرف و آن طرف دکان باز کند، ممنوع و مردود است. این است امامت اسلامی و ولایت اسلامی.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته